

سرشناسه: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق.
عنوان قراردادی: دیوان شمس تبریزی
عنوان و نام پدیدآور: کلیات شمس تبریزی/جلال‌الدین محمد بلخی؛
مطابق با نسخه تصحیح شده بدیع‌الزمان فروزانفر.
مشخصات نشر: تهران: ارتباط نوین، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۶۱۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۲۵۱-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ ق.
شناسه افزوده: فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۲۷۶ - ۱۳۴۹، مصحح
رده بندی کنگره: PIR۵۲۹۴
رده بندی دیویی: ۸۱۳۱
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۹۱۸۲۲

Karitan.com



مولانا جلال‌الدین محمد مولوی
مطابق با نسخه تصحیح شده استاد بدیع‌الزمان فروزانفر

مقدمه: حامد رحمت کاشانی

ناشر: انتشارات ارتباط نوین

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

اجرا: مهدی فیروزخانی

چاپ: لوح آیین

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۲۵۱-۵

تهران - میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان مینا
پلاک ۱۱ - طبقه همکف تلفن: ۶۶۹۶۰۶۸۴

بی صبر بود و بی حیل، خود را بکشت او از عجل
 بر خارپشت هر بلا خود را مزن تو هم، هلا
 فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین
 ای همنشین صابران افرغ علینا صبرنا
 رفتم به وادی دگر، باقی تو فرما ای پدر

مر صابران را می‌رسان هر دم سلامی نو ز ما ۲۱

جرمی ندارم بیش ازین کز دل هوادارم ترا
 یا این دل خونخواره را لطف و مراعاتی بکن
 این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
 هرگه بگردانی تو رو آبی ندارد هیچ جو
 بی‌باده تو کی فتد در مغز نغزان مستی بی؟

تا در زیندانی کفایتی از خود نداری
 تو را چنید رگی دسار پای بی‌ساز؟
 در سبزه باغی که در آن می‌رود وفا
 زان سیششان کی وا خرد جز مشتری هل اتی؟

وی کوفته هر سو دهل کای جان حیران الصلا
 آنکم دهد فهم بیا گوید که پیش من بیا
 آنکت دهد طال بقا او را سزد طال بقا
 هم اوت آرد در دعا، هم او دهد مزد دعا
 در باد دم اندر دهن تا خوش بگویی ربنا
 زاب تو چرخ می‌زنم مانند چرخ آسیا
 کاستون قوت ماست او یا کسب و کار نانبا
 حق آب را بسته کند او هم نمی‌چنید ز جا

خامش که این گفتار ما می‌پرد از اسرار ما

تا گوید او که گفت او هرگز بنماید قفا ۲۲

چندان بنالم ناله‌ها، چندان برآرم رنگها
 بر مرکب عشق تو دل می‌راند و این مرکبش
 بنما تو لعل روشنت بر کوری هر ظلمتی
 با اینچنین تابانیت دانی چرا منکر شدند؟
 گر نی که کوردی چنین آخر بدیدندی چنان
 چون از نشاط نور تو کوران همی بینا شوند
 اما چو اندر راه تو ناگاه بی خود می‌شود

تا برکنم از آینه هر منکری من زنگها
 در هر قدم می‌بگذرد زان سوی جان فرسنگها
 تا بر سر سنگین‌دلان از عرش بارد سنگها
 کین دولت و اقبال را باشد ازیشان ننگها
 آن سو هزاران جان ز مه چون اختران آونگها
 تا از خوشی راه تو رهوار گردد لنگها
 هر عقل زیرآ رسته شد در سبزه‌زارت بنگها

Karitan.com

سوی حسام‌الدین حسن بین از ولد رقصان شده
 قومی دگر منگر چنین اندر صفت رقصان شده
 روزی که ظاهر گشت آن نیک و تبه رقصان شده
 از روی معنی و عیان در عشق شه رقصان شده

میدان فراخست ای پسر تو گوشه‌ای من گوشه‌ای
 همچون ملخ در کشت شه تو خوشه‌ای من خوشه‌ای

۳۴۲۹

خاموش کن مگشادهن کم گوی بی معنی سخن
 قومی شده رقصان دین با صد هزاران آفرین
 آن آفتاب نیکوان اندر حجاب این جهان
 تبریز باقی جهان با هر که را عقلست و جان

هم‌روت خوش هم خوت خوش هم بیخ و زلف و هم قفا
 ای صورت عشق ابد وی حسن تو بیرون ز حد
 ای جان و باغ یاسمین ای شمع افلاک و زمین
 ای خوان لطف انداخته وی با لثیمان ساخته

دارم رفیقان از بیرون دارم حریفان در درون
 ای رونق باغ و چمن وی ساقی سرو و سمن
 شیرین شدت از تو و من ترجیع خواهم گفت من

۳۴۳۰

هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف تو خوش هم جفا
 ای ماه روی سرو قد ای جانفزای دلگشا
 ای مستغاث العاشقین ای شهسوار هل اتی
 طوطی و کبک و فاخته گفتی را حکایت و ثنا
 در خانه جویی دلبران در صفة اخوان صفا

هرگز ندیدستم که مه آید بصورت بر زمین
 کی ره برند اندیشه‌ها کان شیر نر وان بیشه‌ها
 گفتم به دل باری دگر رفتی درین خون جگر
 از روی گویم یا ز مواز طره گویم یا ز خو
 اندر خوری روی صنم کو لوح تا نقشی کنم
 حاصل گرفتار ویم مست و خراب آن میم
 وز درد هجرانش زمین رو کرد اندر آسمان
 آمد جواب این هر دو را از جانب مهمان سرا
 دولت قلاووزی شده این هر دو را برهم زده
 زین شعله‌های معتمد سر دل هر نیک و بد
 کی تشنه ماند آن جگر کو دل نهد بر جان ما
 ای باغ کردی صبرها دردی رسیدت ابرها
 شمس جهانست این قمر از آسمانست این قمر

آتش زند خوبی او در جمله خوبان چین
 بیرون جهد عشاق را غرقه کند در خون و طین
 گفتا خمش باری بیا یکبار روی او ببین
 از چشم مستش دم زخم یا مستغاث المسلمین
 تا آتشی اندر فتد در دودمان ما و طین
 شب تا سحر یارب کنان کالمستغاث ای مسلمین
 وان آسمان گوید که من صد چون توام اندر زمین
 کان عاشقان با زبان اینک سعادت در کمین
 در کف گرفته مشعله از مشعل عین الیقین
 چون مومی اندر شیر شد از هول و بیم یوم دین
 کی بسته ماند مخزنی بر خازنی کامد زمین
 الصبر مفتاح الفرج ای صابران را راستین
 چون جان بود سودای او پنهان کنیمش اینچنین

پنهان کنیمش ما ازو جان فرد تنها می چشد
 ترجیع گیرد گوش او از پرده‌ها بیرون کشد

Karitan.com

۴۹۰ صدگونه زبانه بر زبانه بنهاد
 آه کردم و دست بر دهانم بنهاد
 ۴۹۱ وز حیرت تو گشاده دندان نشود
 جز گاهگل و کلوخ زندان نشود
 ۴۹۲ فرزندی و عیال و خانمان را چه کند
 دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
 ۴۹۳ روزی به وصال او قراری دارد
 کو چون تو غریب شهریار دارد
 ۴۹۴ شکر بر سر به خاکی چه دارد
 ۴۹۵ امروز بر این رسن معلق می زد
 بر خود ز غمت هزار گون دق می زد
 ۴۹۶ چون لعبتگان مرا به بازار کند
 من بنده آن کسم که انکار کند
 ۴۹۷ در اهل جنون به صد فسون می نگرد
 و آن کیست که از دیده برون می نگرد
 ۴۹۸ تن زد تنم از شرم چو جانم پرسید
 من چونکه چنین نیم بدانم پرسید
 ۴۹۹ من خود چه کسم چرخ و فلک جامه درد
 کامروز ز پیراهن تو بوی برد
 ۵۰۰ من ظن نبرم که نیز جان را باشد
 زانروی که یاد غایبان را باشد
 ۵۰۱ آن داهیه ای که بندها را ببرد
 در عشق جهان را به پیازی نبرد
 ۵۰۲ وز لطف بهار چشمشان دوخته اند
 شیوه گری و غنچ در آموخته اند

آن کس که بر آتش جهانم بنهاد
 چون شش جهتم شعله آتش بگرفت
 آن کس که ترا بیند و خندان نشود
 چندانکه بود هزار چندان نشود
 آن کس که ترا شناخت جان را چه کند
 دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی
 آن کس که از آب و گل نگاری دارد
 ای نادره آنکه ز آب و گل بیرون شد
 آن کس که در سخن نمانی دارد
 تا باله لبش به مطرب کسی
 آن کس که ز دل دم انا الحق می زد
 وانکس که ز چشم سحر مطلق می زد
 آن کس که مرا بصدق اقرار کند
 بیزارم از آن کار و نیم بازاری
 آن کیست که بیرون درون می نگرد
 وز دیده نگر که دیده چون می نگرد
 آن لحظه که آن سرو روانم پرسید
 او چونکه چنان بود چنانم پرسید
 آن لحظه که پیرهن بوی رسد
 آن پیرهن یوسف خوشبوی کجاست
 آن نزدیکی که دلستان را باشد
 والله نکسم یاد مر او را هرگز
 آن وسوسه ای که شرمها را ببرد
 چون سیر برهنه گردد از رسم جهان
 آنها که به آتش خزان سوخته اند
 اکنون همه را خلعت نو دوخته اند

Karitan.com

فهرست غزل‌ها و قصائد

- ۱- ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی منتها ۱۷
- ۲- ای طایران قدس را عشقت فزوده بالها ۱۷
- ۳- ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها ۱۸
- ۴- ای یوسف خوش‌نام ما، خوش می‌روی بر بام ما ۱۹
- ۵- آن شکل بین وان شیوه بین وان قد و خد و دست و پا ۱۹
- ۶- ای گل‌ساز گل‌ساز ما گل‌ساز ما ۱۹
- ۷- بنشسته‌ام من بر درت تا بوک بر جوشد وفا ۱۹
- ۸- جز وی چه باشد کز اجل اندر رباید کل ما ۲۰
- ۹- من از کجا پند از کجا؟ باده بگردان ساقیا ۲۱
- ۱۰- مهمان شاهم هر شبی برخوان احسان و وفا ۲۱
- ۱۱- ای طوطی عیسی نفس، وی بلبل شیرین‌نوا ۲۱
- ۱۲- ای نوبهار عاشقان داری خیر از یار ما؟ ۲۱
- ۱۳- ای باد بی‌آرام ما با گل بگو پیغام ما ۲۲
- ۱۴- ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما ۲۲
- ۱۵- ای نوش کرده نیش را، بی‌خویش کن با خویش ۲۳
- ۱۶- آمدندا از آسمان جان‌را که باز آ الصلا ۲۳
- ۱۷- ای یوسف آخر سوی این یعقوب نابینا بیا ۲۳
- ۱۸- ای یوسف خوش‌نام ما خوش می‌روی بر بام ما ۲۴
- ۱۹- امروز دیدم یار را، آن رونق هر کار را ۲۴
- ۲۰- چندانک خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را ۲۴
- ۲۱- جرمی ندارم بیش ازین کز دل هوا دارم ترا ۲۵
- ۲۲- چندان بنالم ناله‌ها، چندان برآرم رنگها ۲۵
- ۲۳- چون خون نخسید خسروا چشمم کجا خسید ۲۶
- ۲۴- چون نالد این مسکین که تا رحم آید آن دلدار ۲۶
- ۲۵- من دی نگفتم مر ترا کای بی نظیر خوش‌لقا ۲۷
- ۲۶- هر لحظه وحی آسمان آید بسر جانها ۲۷
- ۲۷- آن خواجه را در کوی ما، دگر فرو رفته‌ست پا ۲۸
- ۲۸- ای شاه جسم و جان خدایا ۲۸
- ۲۹- از ورای پرده کجاست تو ای پادشاه ۲۹
- ۳۰- فصل باستان بریز آن ما ۳۰
- ۳۱- بادا مبارک در جهان سور و عروسهای ما ۳۱
- ۳۲- دیدم سحر آن شاه را بر شاهراه هل اتی ۳۱
- ۳۳- می ده گزافه ساقیا، تا کم شود خوف و رجا ۳۱
- ۳۴- ای عاشقان ای عاشقان آمد گه وصل و لقا ۳۲
- ۳۵- ای یار ما دلدار ما ای عالم اسرار ما ۳۳
- ۳۶- خواجه بیا، خواجه بیا، خواجه دگر بار بیا ۳۳
- ۳۷- یار مرا، غار مرا، عشق جگرخوار مرا ۳۳
- ۳۸- رستم ازین نفس و هوا، زنده بلا مرده بلا ۳۴
- ۳۹- آه که آن صدر سرا می نهد بار مرا ۳۴
- ۴۰- طوق جنون سلسله شد، باز مکن سلسله را ۳۴
- ۴۱- شمع جهان! دوش نبذ نور تو در حلقه ما ۳۵
- ۴۲- کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما ۳۵
- ۴۳- کاهل و ناداشت بدم، کام درآورد مرا ۳۵
- ۴۴- در دو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا؟ ۳۶
- ۴۵- با لب او چه خوش بود گفت و شنید و ماجرا ۳۷
- ۴۶- دی بنواخت یار من بنده غم رسیده را ۳۷
- ۴۷- ای که تو ماه آسمان، ماه کجا و تو کجا ۳۸
- ۴۸- ماه درست را ببین گو بشکست خواب ما ۳۸
- ۴۹- با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مردنا ۳۸
- ۵۰- ای بگرفته از وفا گوشه، کران چرا چرا؟ ۳۸

Karitan.com